

بہتر ہے

یکی بود کہ
خودش نبود

ہویا
Hoopa

یکی بود که خودش نبود



نویسنده: جانی زداری | تصویرگر: خاویر سابالا | مترجم: غلامرضا امامی

Original title: C'ERA DUE VOLTE IL BARONE LAMBERTO
© 1980, Maria Ferretti Rodari and Paola Rodari, Italy
© 1991, Edizioni EL S.r.l., Trieste Italy
Persian Translation © Houppaa Publication, 2019

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز
انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر خارجی آن
(EDIZIONI EL) خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، جانی رُداری و ناشر خارجی آن،
ادیزینون ال. برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا
اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را
پرداخت کرده است. (البته در اصل از بازماندگان جانی رُداری اجازه گرفته
شده، چون خودش فوت کرده است).
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای
دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت جانی رُداری این کار را کرده است.

تقدیم به دوستم:

پورپوما را نگونی

نفس



سرشناسه: روداری، جانی
Rodari, Gianni

عنوان و نام پدیدآور: یکی بود که خودش نبود/ نویسنده جانی رُداری؛
تصویرگر خاویر سابالا، مترجم غلامرضا امامی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص: مصور.
شابک: ۳-۰۷۰-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: C'era due volte il barone lamberto.
موضوع: داستان‌های کودکان (ایتالیایی) -- قرن ۲۰م.
children's stories, Italian -- 20th century
موضوع: شناسه افزوده: سابالا، خاویر، تصویرگر
شناسه افزوده: Zabala, Javier
شناسه افزوده: امامی، غلامرضا، ۱۳۲۵ - مترجم
شناسه افزوده: Emami, Gholamreza
رده‌بندی کنگره: PQ۴۸۷۱/۴۸۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی: ۸۵۳/۹۱۴ [ج]
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۴۵۶۰۳۶

یکی بود که خودش نبود

نویسنده: جانی رُداری

تصویرگر: خاویر سابالا

مترجم: غلامرضا امامی

دبیر مجموعه: غلامرضا امامی

ویراستار: ر. لاجوردی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: بهار یزدان‌سپاس

ناظر چاپ: سینا برازوان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اندیشه برتر

چاپ اول: ۱۳۹۸

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

شابک: ۳-۰۷۰-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

■ این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

سخنی با خواننده

نام بلند جانی رُداری در اندیشه و دل دوستدارانش جاودانه است. نویسنده‌ای که داستان‌هایی بس زیبا آفرید و به زندگی، با عشق و دوستی و مهر نگرست. کمتر کسی است که اهل ایتالیا باشد و نامی از او نشنیده و داستانی از او نخوانده باشد. در پهنه‌ی ادب جهانی نیز نام او می‌درخشد. کتاب‌هایش را به بیش از سی زبان برگردانده‌اند و هر سال میلیون‌ها نسخه از آن به زبان‌های گوناگون نشر می‌یابد و در دل و دیده‌ی دوستدارانش جا می‌گیرد.

او در زندگی پربارش برای ساختن دنیایی شاد و آزاد و آباد به‌جد کوشید و به‌همین دلیل توانست جایزه‌ی جهانی هانس کریستین آندرسن را در سال ۱۹۷۰ از آن خود کند.

در میهن ما نیز چندان ناشناخته نیست، اما نخستین بار است که مجموعه‌ی آثار او از زبان ایتالیایی به پارسی‌زبانان پیشکش می‌شود.

این مجموعه به ترجمه و یاری دوستان عزیز می‌فراهم آمده است که خواست من را از سر مهر پذیرفتند. از همه‌ی آنان سپاس فراوان دارم. آرزو می‌کنم نشر این داستان‌ها راه‌گشای کسانی باشد که در پی صلح و شادی و دوستی و برای ساختن دنیایی زیبا و جهانی بدون جنگ به‌جان می‌کوشند. اگر نشر این داستان‌ها بتواند شعله‌ی شوقی در دلی و نغمه‌ی زیبایی در اندیشه‌ای برانگیزد، کار خویش کرده‌ام و بهره‌ی خود برده‌ام.

غلامرضا امامی

بخش اول



یکی بود که دو بار بود، یکی بود که دو تا بود.
خلاصه یکی بود که خودش نبود.

میان کوهستان، دریاچه‌ای است به اسم اورتا. وسط دریاچه‌ی اورتا، جزیره‌ای به نام سن جولیو^۱ قرار دارد. بر روی جزیره‌ی سن جولیو، عمارت بارون لامبرتو^۲ بنا شده. مردی بسیار مسن (نودوسه‌ساله)، بسی ثروتمند (مالک بیست‌وچهار بانک در ایتالیا، سوئیس، هنگ‌کنگ، سنگاپور و...) و همیشه‌بیمار.

او بیست‌وچهار جور بیماری دارد و فقط پیشخدمتش آنسلمو^۳ همه‌ی آن‌ها را به خاطر دارد. همه را به ترتیب حروف الفبا در دفترچه‌ای کوچک نوشته است: آسم، آرتروز، برونشیت مزمن، گرفتگی عروق و... الی آخر. آنسلمو کنار نام هر بیماری اسم داروها را هم یادداشت کرده بود. به علاوه‌ی ساعت مصرفشان در شبانه‌روز، غذاهای ممنوع، غذاهای مجاز و توصیه‌های پزشکان: پرهیز از نمک که باعث افزایش فشار خون می‌شود، مصرف کم شکر چون برای بیماری قند مضر است، پرهیز از هیجان، پرهیز از راه‌پله، جریان هوای آزاد، باران، آفتاب و مهتاب.

1. Orta

2. San Giulio

۳. Barone Lamberto؛ بارون لقبی اشرافی است.

4. Anselmo

گاهی اوقات بارون لامبرتو، در جاهای مختلف بدنش، اندک دردی را حس می‌کند، اما دقیقاً نمی‌تواند تشخیص دهد دردش مربوط به کدام بیماری است. از پیشخدمتش می‌پرسد: «آنسلمو، سرم دارد گیج می‌رود.» - جناب بارون، شماره‌ی هفت! زخم اثنی عشر است.

یا اینکه:

- آنسلمو، باز هم همان سرگیجه‌های معروفم به جانم افتاده. دردم چیست؟

- جناب بارون، شماره‌ی نه کبدتان است. اما امکان

دارد مربوط به بیماری پانزدهمتان هم باشد، غده‌ی تیروئید.

بارون گاهی شماره‌ها را قاتی می‌کند.

- آنسلمو، امروز مرض شماره‌ی بیست و سه بدجوری دارد

اذیتم می‌کند.

- لوزه‌ها؟

- نه، پانکراس است.

- جناب بارون، با اجازه‌تان پانکراس را شماره‌ی یازده

یادداشت کرده‌ایم.

- چه می‌گویی؟ شماره‌ی یازده مگر کیسه‌ی صفرا

نیست؟

- جناب بارون، کیسه‌ی صفرا شماره‌ی پنجم است،

بفرمایید خودتان ملاحظه کنید.

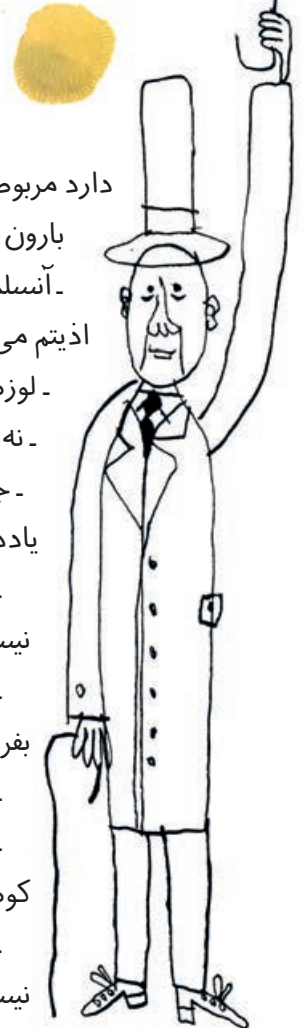
- مهم نیست آنسلمو، واقعاً مهم نیست. هوا چطور است؟

- مه‌آلود جناب بارون، دمای هوا کاهش داشته. در

کوه آلپ برف می‌آید.

- الان زمان خوبی برای سفر به مصر است، این طور

نیست؟



بارون لامبرتو یک عمارت هم در مصر دارد، در دو قدمی اهرام ثلاثه. عمارتی هم در کالیفرنیا. عمارت دیگری در ساحل کاتالونیا. یکی دیگر در ساحل زمرد در ساردینیا^۱. آپارتمان‌های مجهزی هم در رُم، زوریخ و کپنهاگ دارد، اما در زمستان، بیش از هر جای دیگر به مصر می‌رود تا استخوان‌های قرتوتش را به گرمای آفتاب بسپارد. به خصوص مغز استخوان‌هایش را که خیلی مهم است، زیرا مغز استخوان کارخانه‌ی تولید گلبول‌های قرمز و سفید است.

به این ترتیب این زمستان هم به مصر می‌روند. اما مدت کمی آنجا می‌مانند. در واقع این طوری می‌شود که در حال پیاده‌روی در حاشیه‌ی رود نیل، با پیرمرد قدیس عربی آشنا شده و با هم گفت‌وگو می‌کنند. بعد از این دیدار بارون لامبرتو و پیشخدمتش آنسلمو با اولین هواپیما به ایتالیا پرواز می‌کنند و به ویلای جزیره‌ی سن جولیو می‌روند تا در آنجا دست به آزمایش‌های مهمی بزنند. بعد از مدت‌زمانی، حالا دیگر تنها نیستند. در طبقه‌ی بالای عمارت شش نفر دیگر هم هستند که روز و شب نام بارون را تکرار می‌کنند:

- لامبرتو، لامبرتو، لامبرتو...

- لامبرتو، لامبرتو، لامبرتو...

اول دوشیزه دلفینا^۳ شروع می‌کند، آقای آرماندو^۴ ادامه می‌دهد. بعد نوبت به آقای جاکومینی^۵ می‌رسد، خانم زانزی^۶ نام لامبرتو را تکرار می‌کند، سپس نوبت به آقای برگامینی^۷ و بعد خانم مرلو^۸ می‌رسد. دوباره نوبت به دوشیزه دلفینا می‌رسد، هرکدامشان، هر روز یک ساعت و هر شب دو ساعت این کار را انجام می‌دهند.

1. Catalogna
4. Armando
7. Bergamini

2. Sardegna
5. Giacomini
8. Merlo

3. Delfina
6. Zansi

- لامبرتو، لامبرتو، لامبرتو...

- لامبرتو، لامبرتو، لامبرتو...

دوشیزه دلفینا گهگاهی خنده‌اش می‌گیرد، قبل از خواب با خودش فکر می‌کند: «عجب کار مسخره‌ای! این کار به چه درد می‌خورد؟ واقعاً که ثروتمندان دیوانه‌اند.»

پنج نفر دیگر نمی‌خندند و هیچ سؤالی نمی‌کنند. پول خیلی خوبی می‌گیرند. دستمزدشان تقریباً با حقوق نماینده‌ی حزب جمهوری‌خواه، برابر است. علاوه بر آن، غذا، مسکن و آب‌نبات‌های خوش‌مزه هم می‌گیرند. آب‌نبات‌ها برای اوقاتی است که دهانشان خشک می‌شود. ذهنشان دیگر باید به چه چیز مشغول باشد، به جز تکرار کلمه.

- لامبرتو، لامبرتو، لامبرتو...

حتی یکشنبه‌ها، حتی روز عید پاک، حتی آخرین شب سال.

آن‌ها نمی‌دانند که در هر گوشه‌ای از سقف، میکروفون‌های بسیار ریزی نصب شده که صدایشان را به بلندگوهای کوچکی به همان اندازه غیرقابل دید در همه‌جای عمارت می‌رسانند. یکی از آن‌ها درست زیر بالش بارون قرار گرفته، یکی داخل پیانوی سالن مهمانی، دو تا توی حمام بزرگ عمارت، یکی زیر شیر آب سرد و دیگری زیر شیر آب گرم.

هر لحظه در هر جای عمارت، در انباری یا در کتابخانه، در سالن غذاخوری یا در دست‌شویی، بارون لامبرتو می‌تواند با فشار یک دکمه به صداها گوش بدهد.

- لامبرتو، لامبرتو، لامبرتو...

پیشخدمت‌آسلمو، حداقل هر نیم ساعت یک بار وارسی می‌کند که آیا آن بالا، در زیرشیروانی، کار بدون وقفه در حال انجام است و آیا نام لامبرتو درست تلفظ می‌شود؟ آیا هر حرف با آهنگی صحیح تکرار می‌شود؟

این شش نفر برای داشتن نان و آب‌نبات، صادقانه زحمت می‌کشند!

بارون روزهای اول از آن‌ها اصلاً راضی نبود.

گلایه می‌کرد که: «بین آسلمو، حرف اول اسمم واضح شنیده نمی‌شود.»

- جناب بارون، متأسفانه روشی برای تمایز حروف بزرگ از حروف کوچک

در تلفظ وجود ندارد. زبان گفت‌وگو و محاوره‌ای این کمبودها را دارد.

- این را می‌دانم، ولی خیلی آزاردهنده است، حرف ابتدای اسمم، دقیقاً

مثل «لام» کوچک تلفظ می‌شود. مثل «لام» حلزون و مارمولک... باعث

افسردگی‌ام می‌شود. با خودم فکر می‌کنم ناپلئون کبیر چطور می‌توانست

تحمل کند که «نون» ابتدای اسم شاهانه‌اش همان تلفظ «نون» نیم‌وجبی

ناف، نادان و نارگیل را داشته باشد.

آسلمو اضافه می‌کند: «ناخن، ناخوشی، نی‌تی تاتسیونه!»

- نی‌تی تاتسیونه یعنی چه؟

- بازوبسته کردن سریع چشم‌ها.

بارون به فکر فرو می‌رود.

- باید حداقل حرف «لام» را محکم‌تر ادا کنند، در حال تلفظ اسمم باید

آن را با «لام» بزرگ در جایگاه نخست، تجسم کنند.

آسلمو می‌گوید: «می‌توانیم این کار را انجام دهیم. اسم شما را روی

کاغذهای کوچک با «ل» بزرگ بنویسیم و روی همه‌ی دیوارها بچسبانیم تا

در حال اداکردن اسمتان آن را ببینند.»

- فکر خوبی است، پس لازم است به خانم «زانزی» یادآوری کنید هجای

دوم «لامبرتو» را این قدر کش‌دار و بخش سوم را این قدر کوتاه نگوید،

این طوری انگار در حال بچ‌بازی کردن است. با این همه هزینه‌ای که صرف

می‌کنیم باید از این کار خودداری کند.

- جناب بارون، اطاعت می‌شود. پس اگر اجازه بفرمایید از آقای برگامینی

هم خواهش می‌کنم تا بخش‌های اسم شما را این قدر جدا و با تأکید تلفظ

نکند. به بیان درست‌تر مثل صدای استادیوم بازی‌های ورزشی و فریاد

یکی از طرفداران تیم تلفظ می‌کند: لامبرتو... لام... بر... تو.

- انجامش بده، آنسلمو انجامش بده، آن‌ها درخواستی از ما ندارند؟

- خانم مرلو خواسته هنگام کار، بافتنی بیافد.

- بهش اجازه بده، به شرط اینکه وقت کار با صدای بلند گره‌هایی را که می‌زند، نشمارد.

- آقای جاکومینی اجازه‌ی ماهیگیری از پنجره‌ی شیروانی شمالی را می‌خواهد، که مشرف به آب دریاچه است.

- اما داخل دریاچه‌ی اورتا که ماهی نیست!

- این را به او گوشزد کردم، برایش توضیح دادم که «اورتا» دریاچه‌ای راکد است. اما به من پاسخ داد که برایش ماهیگیری مهم است و نه صید ماهی. برای یک ماهیگیر واقعی دریاچه‌ای راکد یا پرموج هیچ تفاوتی ندارد.

- پس بگذار این کار را انجام دهد.

بارون به کمک دو عصا با دسته‌های توپ‌ر طلایی، از جا بلند می‌شود و لنگ‌لنگان سه قدم جلو می‌رود تا به نزدیک‌ترین مبل می‌رسد و خود را روی مبل می‌اندازد.

دکمه‌ای را فشار می‌دهد و گوش می‌دهد.

- لامبرتو، لامبرتو، لامبرتو...

- این صدای دوشیزه دلفیناست؟

- بله جناب بارون.

- چه تلفظ زیبایی. هر حرف از نامم را به خوبی و واضح تلفظ می‌کند! تو آنسلمو حتماً دقت کرده‌ای که تمام حروف اسمم با هم متفاوتند.

- اگر جناب بارون اجازه بفرمایند، اسم من هم همین‌طور است.

- هم اسم تو و هم اسم دلفینا اسم‌های زیبایی هستند که در آن‌ها هیچ حرفی بیش از یک بار تکرار نمی‌شود. گاهی اسامی دیگر هم زیبا هستند،

برای مثال، طفلکی مادرم، اسمش اوتاویا^۱ بود که در آن «ت» دو بار در کنار هم و «الف» دو بار با فاصله تکرار شده‌اند، به همین دلیل تلفظ بسیار خوبی دارد... ولی متأسفانه خواهرم، نام تنها پسرش را به احترام مادرم، اُتَویو^۲ گذاشته، این اسم با حرف «ا» شروع می‌شود و با همین حرف صدا دار هم به پایان می‌رسد. دو تا حرف «ا» مثل دو پراتتز می‌مانند، یعنی یک اسم در دو پراتتز، چه بد... شاید به همین دلیل باشد که اُتَویو را اصلاً دوست ندارم. گمان نکنم که چیزی از ثروتم را برایش به ارث بگذارم. بدبختانه خویشاوند دیگری هم ندارم...

- نه ندارید، جناب بارون.

- همه قبل از من مرده‌اند، همه به جز اُتَویو. او هم منتظر است تا در مراسم خاکسپاری من شرکت کند، خبر جدیدی از خواهرزاده‌ی عزیزم داریم؟

- نه جناب بارون. آخرین بار، یک سال پیش بود که بیست و پنج میلیون لیر از شما تقاضا کرد تا پولی را که در بازی قمار باخته بود، شما بپردازید.

- یادم هست. تمامش را در بازی قمار باخته بود، این عادت بد را همیشه داشت. بگذریم، آنسلمو، برایم یک دمنوش بابونه آماده کن.

بارون لامبرتو صاحب گران‌قیمت‌ترین کلکسیون بابونه‌های دنیاست. بابونه‌های کوه‌های قفقاز، آلپ و آلپین، کوه‌های پیرنه، آنده و کوهپایه‌های هیمالیا. هر نوع بابونه در قفسه‌ی مخصوصی طبقه‌بندی شده با یادداشت کوچکی که روی آن مکان، سال و روز چیدن گیاه نوشته شده است.

- بابونه‌ی دشت‌های رُم سال ۱۹۴۵ را پیشنهاد می‌کنم.

- تو انتخاب کن، تو انتخاب کن.

یک روز در سال، دروازه‌های عمارت به روی جهانگردان باز می‌شود. آن‌ها می‌توانند از مجموعه‌های مختلف بارون لامبرتو دیدن کنند: کلکسیون

1. Ottavia
2. Ottavio

بابونه‌ها، چترها، نقاشی‌های هنری قرن شانزدهم...

جهانگردان از تمام دنیا می‌آیند و قایق‌ران‌های دریاچه که آن‌ها را با قایق‌های پارویی و موتوری به جزیره می‌آورند، پول خوبی به جیب می‌زنند.

بخش دوم

.....



- نوبت خانم زانزی است.

- لامبرتو، لامبرتو، لامبرتو...

او خیلی سعی می‌کند تا به بخش دوم اسم فشار نیورد تا تلفظش...
بعبع‌مانند... یعنی همان ایرادی که ازش گرفته بودند، نباشد.

او هم مثل خانم مرلو هنگام کار، بافتنی می‌بافد تا حوصله‌اش سر
نرود. این طوری حس خوبی دارد. حتی نیازی ندارد تا گره‌ها را بشمارد،
دست‌هایش این کار را برایش انجام می‌دهند.

در یکی دیگر از اتاق‌های زیرشیروانی، «آرماندو» ی جوان به افکار
دوشیزه دلفینا گوش می‌دهد.

دلفینا می‌گوید: «این کار برایم هیچ معنایی ندارد.»

آرماندو تکرار می‌کند: «این کار برای من خیلی آسان است. فکر کن اگر
باید کلمه‌ی «پته‌روسائورو» را تکرار می‌کردی چه می‌شد؟»

- پته‌روسائورو یعنی چه؟

- نام یک خزنده‌ی بال‌دار ماقبل تاریخ است. هفته‌ی گذشته بین کلمات
جدول بهش برخورددم.

- چه ربطی دارد؟ این کار خیلی عجیب و غریب است. حتی اگر شب

«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است که
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رایبندرانات تاگور

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی

